

یک شب یک ذهن یک مهمان

نویسنده: سجادتربی

بازیگران:

آقا کریم (کارگر حسابدار اخراجی از شرکت)

مریم (همسر آقا کریم)

ساناز (دختر بزرگ آقا کریم)

سارا (دختر کوچک آقا کریم)

آقای دکتر (پسرعموی آقا کریم)

اردلان (دزد ۱)

اقبال (دزد ۲)

صحنه ی اول

آهنگ کودکانه ای در صحنه پخش میشود نور موضعی روی سارا که تنها در خانه خوابیده است می افتد و کمی بعد آهنگ گیر کرده و روبه ترسناکی می رود و نور خاموش شده و دو نفر چراغ قوه بدست وارد صحنه میشوند و در خانه میگردند.

اقبال: اردی... اردی

اردلان: اردی نه اردلان

اقبال: باشه بابا ارسلان بیا اینجا به بچه هست

اردلان: بچه؟ (به سمت اقبال می رود)

سارا: طولی سگ (نورهای چراغ خاموش میشود. سروصداهایی نشان از کتک خوردن میاید)

(اردلان و اقبال در وسط صحنه دوباره چراغ های خود را روشن میکنند و به سمت سارا میگیرند و سارا در تاریکی آنها را دوباره میترساند و دوباره سروصدای کتک خوردن می آید)

اردلان: (در تاریکی) بیا اینجا اقبال؟ (اردلان شروع به زدن اقبال میکند و او را در محیط خانه میچرخاند و سر آخر به اقبال میگوید چراغ را روشن کن که سارا روشن میکند و میگوید)

سارا: چیکار میکنید شیطانا (خنده)

(اردلان و اقبال به اطراف نگاه میکنند و تأسف میخورند از اینکه خانه خالیه. اردلان میزند بر سر اقبال و به سمت بچه نگاه میکند)

سارا: طولی سگ

ارسلان: بی تربیت ساکت شو...

سارا: ببین اون جویری منو نگاه نکن! بابای من چاقو داره چاقوشم خیلی تیزه بهش میگم بیا دقاج قاچت کنه بعد بده به هابو بخوره...

(اردلان باچاقومیره طرف ساراوولی اقبال سعی میکنه جلوی اردلانوبگیره. اردلان به سمت سارا میرود چاقوی خودرامیگیرد بالا برای زدن سارا که نورخاموش میشود وصدای جیغ سارامیاد)

صحنه دوم

(جلوی در خانه فقط صدا می آید)

سارا: بابا من بستنی میخوام

کریم: سارا نکش پیرهنو زشته

مریم: سارا زشته جلویه همسایه ها

سارا: بابا من بستنی میخوام، بستنی

کریم: صبرکن بریم داخل خونه... ول کن پیرهنموسارا

(جلوی در سروصدا میکنند و بعد وارد خانه میشوند)

کریم: سلام بر خانه، تاریکه چقدر اینجا... (کریم چراغ را روشن میکند)

سارا: بابا خیلی بدی یدونه بستنی برای من نگرفتی... بابای بدجنس

مریم: زشته سارا... بچه راست میگه دیگه کریم، یه چیزی برای این بچه میگرفتی. یه بستنی مگه چقدر پولش میشه؟؟

کریم: هیچی ندارم. همین که بردمتون بیرون خوبه دیگه

سارا: تو بدقولی بابا... خیلی بدقولی

کریم: دفعه ی بعد برات میگیرم

سارا: نمیخوام. من میرم بخوابم صبح بخیر

کریم: ظهر بخیر

سارا: شب بخیر

مریم: کریم چرا دل بچه رو شکوندی؟ چرا براش چیزی نخریدی؟

کریم: داره؟ (کف دستش را نشان میدهد)

مریم: چی؟

کریم: مو... این چیز هست میگن موداره بکن

مریم: اه... مسخره بردیمون بیرون هیچی نخریدی حرف اضافم میزنی...

کریم: اه راست شد (اشاره به موهای دستش) موهای دستم

مریم: چی؟

کریم: مو، مو به تنم راست میشه وقتی اینجوری حرف میزنی میری رو اعصابم. نگاه کن سیخ شده

مریم: مسخره (به سمت آشپزخانه میرود)

کریم: مرم مرم دستشویی

سارا: سیفونو بکش

کریم: من برم دستشویی بشینم بعدش چشم میکشم

سارا: سیفونو بکش

کریم: بابا جان من که هنوز نرفتم

سارا: سیفونو بکش بو میاد

کریم: باشه تر تر کشیدم (کریم وارد دستشویی میشود و مریم همزمان به حال خانه می آید و کریم را صدا میکند)

مریم: آخه چه زندگیه خدایا!!! کریم چرا ما اینجوری هستیم؟ ها؟

کریم: چجوری هستیم؟

مریم: زندگیمون داغونه بیچاره ایم

کریم: زندگیمون چشه مگه؟

مریم: یعنی تو نمیدونی چشه!! این زندگی اصلا خوب نیست من خسته شدم

کریم: چرا خوبه. زندگی به این خوبی

مریم: باز رفت اون تو پرو شد! برو بابا با اون شاستی کجت... برو سرکار دیگه

(سکوت)

مریم: این زندگیمون خوب نیست. با من بحث نکن کریم

کریم: هست

مریم: نیست

کریم: هست

مریم: نیست

کریم: نیست

مریم: هست

کریم: دیدی گفתי هست؟

مریم: نه نیست (نایلونی برداشته و در آن فوت میکند)

کریم: تو اصلا درک میکنی من کجام؟ به لحظه صبر کن کارمو انجام بدم الان میام پیشت...

مریم: کریم ما چرا اینجوری زندگی میکنیم؟ (دوباره فوت میکند در نایلون)

کریم: اه... انقدر اذیتم کردی این تو داره مته گوسفند تیکه تیکه میاد. واستا الان قیچی میکنم میام هرچقدر خواستی حرف میزنیم... مریم؟ باز داری پوف میکنی؟

مریم: روانشناسا گفتن واسه عصاب خوب

کریم: روانشناس غلط کرده گفته اونا بعضیاشون نیاز به مشاوره دارن

مریم: بی ادب!!! کریم اصلا این زندگی خوب... تو چرا سرکار نمیری؟

کریم: مریم الان سره کارم دیگه (میخندد)

مریم: مسخره دارم جدی میگم! تو چرا سرکار نمیری؟

کریم: ای بابا! کار نیست دیگه... بعدشم میگم مریم ما الان هم یارانه میگیریم تازه با این وضعمون بهمون سبد کالا هم میدن بسته دیگه...

مریم: کریم برو دنبال کار

کریم: بابا مثله ما خیلی ها هستن ما یه همکار داشتیم شب عیدی رو خودش بنزین ریخت خودشوسوزوند که جلو خانوادش شرمنده نباشه... میخوای منم بنزین...

مریم: ساکت شو... چیکار میکنی اون تو ۱ ساعته.

کریم: تو دست شویی چیکار میکنن؟؟؟

مریم: نصفه عمر شو تو دستشویی! بسته دیگه کریم...

کریم: بابا شاید یکی مشکل گوارشی داشته باشه یا یوبت باشه

مریم: یوبت تا این حد؟ مگه غیره؟

کریم: نه بابا روانه (میخندد)

مریم:زود باش بیایرون

کریم:برو! برو به کارات برس یه چایی برای منم بیار!

(سکوت)

مریم:کریم کریم کریم(با عصبانیت میزند به در دستشویی)

(سکوت)

کریم:ها بابا تو دستشویم

مریم:فکر کردم مردی اون تو

کریم:نه سالمم

مریم:بیا بیرون(در میزند کریم سرش را از در دستشویی بیرون می آورد)

کریم: وای وای!چیه؟صبر کن الان تموم میشه میام بیرون.

مریم:چی میکنی اون تو؟

کریم:هیچی صبر کن مرحله آخرشه الان شست و شوی پایانه و بعدش سم زدایی و پاکسازی(بلند میخندد)

مریم:مسخره

کریم:برو الان میام

(مریم میرودو بعد از لحظاتی کریم درحالی که سوخته از شدت داغی آب داد زده و از دستشویی بیرون می آید)

کریم:وای سوخت سوخت

مریم:نه چیزی نسوخته من کنار گازم

کریم:چی شعر میگی..میگم سوخت(مریم می آید)

مریم:چی سوخت؟

کریم:سوخت(اشاره به محل سوختگی)

مریم:چجوری سوخت؟

کریم:بابا تو هی ورور کردی!هیچ وقت به این رنگه ابی و قرمز بودن شیرا دقت نکن...آب و باز کردم فکر کردم سرده...دخترم و مریم عزیز

هیچ وقت به قرمز و ابی بودن شیر توجه نکنید! آب هی رفت رفت رفت رفت تا رسید به نقطه جوش منم پاچیدم روش

(مریم میخندد)

کریم: یرقان

مریم: کریم بس کن مسخره بازی در نیار

کریم: مسخره بازیه؟ بیا ببین مسخره بازی؟ وای چه ناوالی زده (کریم یهو خشکش میزند)

مریم: چی شد؟

کریم: فکر کنم تاول ترکید

مریم: کریم مسخره بازی در نیار دارم جدی می گم، آخه تو چرا همه چیزو به شوخی میگیری، پاشودنبال کارباش پیدا میکنی، اون شرکت انداختنت بیرون خب یه شرکت دیگه...

کریم: آخه یه چیزداری میگیا، من شش سال توان شرکت جون کردم حق آب وگل داشتم اونجا، اما چی شد اولش که پنج ماه حقوقموندادن آخرشم که با آوردنگی انداختنم بیرون... آخه تو که اینارومیدونی چرا دوباره داری بحث میکنی؟

مریم: من حالیم نمیشه باید بری سرکار باید بری سرکار باید بری سرکار...

کریم: برو بابا اصلا منم میرم خونه خودم (به سمت دستشویی میرود)

مریم: کریم (با صدای بلند که کریم میترسد احترام نظامی میگذارد)

کریم: بله سرکار؟

مریم: بدون کلاه احترام نمیذارن فقط پا بچسبون

کریم: جفت کردم

مریم: چی رو؟

کریم: پامو

مریم: بیا بشین اینجا میخوام باهات صحبت کنم

کریم: (میخواهد بنشیند اما نمیتواند) دور تا دور سوخته نمیدونم با کجام بشینم

(بلاخره مینشیند)

مریم: چرا سرکار نمیری؟

(کریم بی توجه به حرف مریم)

کریم: خمیر دندون داریم؟

مریم: چه ربطی داشت؟

کریم: خمیر دندان خوبه دیگه. میگن واسه سوختگی خوبه بزنی سیقل بدی تازه دورنگ باشه خیلی بهتره

مریم: خمیر دندان تو دستشویی

کریم: من پس میرم...

مریم: نمیخواه الان میری میچسبی اون تو دیگه در نمیای

کریم: درد میکنه میسوزه

مریم: بزرگ میشی یادت میره... کی میری سرکار؟

کریم: میرم

مریم: کی؟

کریم: میرم

مریم: کی؟

کریم: به زودی

مریم: مسخره... تو حقیقت که سوختی! اوه راستی خونه آقای عارف اینارو دزد زده...

کریم: چی زده! دزد! چی برده؟

مریم: کلی وسایلو پولو طلاشونو برده...

کریم: صبر کن ببینم ازما چیزی نبردن؟

مریم: کریم آخه ما چی داریم ببرن؟ هان؟

کریم: همون فرش دست بافت مامانم کلی پولشه...

مریم: اونو که سارا... زده زردش کرده...

کریم: چی چی داری میگی؟ یک زده یا دو؟

مریم: سه زده مخلوط (میخندد)

کریم: بخند آره خنده هم داره فرش قیمتی رفتی روش... قهوه ایش کردی خنده هم داره دیگه

مریم: مگه من کردم؟

کریم: بعیدم نیست شایدم

مریم: دیوانه! خب بچه هست دیگه چی کنم... ولش کن راستی قضیه بنزین چی بود؟

کریم: آهان راستی اون بنزین و گفتم دوستم خودشو سوزوند... (در حال توضیح هست که مریم بی توجه به حرف کریم میرود آشپزخانه)

مریم: آهان... داستانش چی بود؟ میگفتی؟

کریم: داشتم با تو حرف میزدما. مریم؟ (با صدای بلند)

مریم: چی میگی صدات نمیداد؟

کریم: میگم داشتم باتو حرف میزدم روانی. بادمجون که واکس نیمزدم

مریم: چی میگی؟ چی؟

کریم: کر بشی تو حیوان (با صدای ارام فوش میدهد)

مریم: هوو فوش نده ها

کریم: (با تعجب چشمهایش درشت میشود) داشتم میگفتم من یه رفیق دارم تو کار قاچاق بنزینه...

مریم: خب که چی؟

کریم: خب این یارو گفت برم پیشش ازش بنزین بگیرم... مریم بزار روراست بگم بزنم تو کار قاچاق بنزین... وای مریم وای مریم بقدری سود داره که نگو... (مریم در این لحظه با سینی و سیب زمینی و چاقو به دست وارد شده. کریم با چشمان بسته دارد میگوید)

مریم: بس کن کریم. حرام نخوردیم زندگیمون اینه حالا بخوایم حروم بخوریم چی میشه وضعمون

کریم: حرام کجا بود دلت خوشه... من یچیزی رو از یجایی بر میدارم میبرم یجای دیگه میفروشم... این الان کجاش حرامه؟

مریم: حرامه حرامه حرامه

کریم: دقیقا حق با توست این کار حرامه

مریم: اصلا نمیخواه بری سر کار همین زندگی خوبه...

کریم: وای مریم جدی میگی؟ خوبه؟ آی قربونت برم خانومم... حقوقم همون پول یارانه هارو میگیریم بسه دیگه... تازه سبد کالا هم میدن عالی

مریم: آره عالیه

کریم: مریم از من راضی هستی؟ دوستم داری؟

مریم: (با بی رمقی و لبهایش را کج میکند) آره

کریم: خب مثل آدم بگو دیگه چرا کج دوستم داری... منم دوست دارم تو بهترین زن دنیایی... (میرود به سمت سارا) منم برم پیش دخترم بخوابم... من میخوابم بیدارم کردی غذا آماده باشه... خیلی گلی مریم...

راستی تو این وضعیت چجوری باید بخوابم؟

مریم: دمر

کریم: دمر نه دمر و (میخندد و میخوابد)

مریم: کریم (با فریاد و عصبانیت) که کریم از ترس میپرد و بعد از لحظاتی درد سوختگی خود را فراموش میکند)

کریم: خوب شد (با خوشحالی) آروم باش بچه خوابیده (به سمت سارا میرود)

سارا: بابا برو کنار بو میدی...

کریم: بخواب بابا... مریم ساکت شو آروم باش روانی

مریم: (مریم با چاقو میرود طرف کریم) کریم کی میری سرکار؟ (با عصبانیت)

کریم: (از دست مریم با ترس فرار میکند و گوشه اتاق از ترس می افتد و با لکنت و کلمات نامفهوم دیالوگ میگوید)

مریم: کریم چکار میکنی چرا سرخ کردی آروم باش!! این چاقو واسه سیب زمینی. کریم مردی بس کن این واسه تو نیست واسه سیب زمینی هاست... وای

کریم: واسه سیب زمینی هاست؟ که واسه سیب زمینی هاست!!! (با غرور و تکبر خاصی به سمت مریم میرود و روبروی مریم می ایستد) ببین چی دارم بهت میگم... گوشتو خوب باز کن ببین چی دارم میگم.

تو خجالت نمیکشی روی شوهرت داد میزنی؟ ها؟ (به سمت مریم میرود و مریم عقب عقب میرود) دیگه داری اون روی سگ منو بالا میاریا... (مریم عصبی شده و برعکس می آیند)

مریم: مثلاً اگه روی سگت بالا بیاد میخوای چه غلطی کنی؟ ها؟ ها؟ ها؟

کریم: (کریم از ترس با خودش میخورد) مرد باش... مرد باش... ببین مریم تو دیگه داری... سگ میشم همینجا گازت میگیرم (صدای سگ در می آورد و دوباره به سمت مریم میپرد که در این حین سارا بیدار میشود)

سارا: سگ سگ دزد سگ دزد (میرود پشت مریم پناه میگیرد)

مریم: سگ نبود بابات بود...

کریم: بی ادب. بی تربیت. گستاخ. بیا دختر بیا بیرون زشته یعنی چی سگ، من فقط صدای سگ در آوردم... ماقدیم پامونو جلوی پدرمون دراز نمیکردیم چه برسه بهشون بگیریم س...!!! بی تربیت

سارا: آخه خیلی صداش شبیه سگ بود (می خندد)

مریم: مرض ساکت شو...

کریم: داستان دزد چی بود؟؟؟ دزد سگ دزد سگ دزد سگ

سارا: آقا دزده اومده بود خونه ی ما بعد چاقو در آورد منم بهش گفتم طولی سگ

کریم: بی تربیت زشته یعنی چی طوله سگ؟ تو دسته چپ و راستو نمیتونی تشخیص بدی بعد بی ادبی میکنی؟! تازه اون طوله سگ نیست سگ طولست (میخندد)

مریم: جفتتونم بی ادبین

سارا: اما بابا تو هم شبیه دزده بودی هم صدات شبیه سگه (میخندد)

مریم: مرض! زشته دختر برو اونجا بشین (سارا را هل میدهد به سمت صندلی و او کنار کریم می نشیند)... خب راست میگه دیگه مرداین همه صدا رفتی صدای س... ولش کن، کی میری دنبال کار؟؟؟

کریم: بزار یه دوروز استراحت کنم بعدش باشه چشم میرم.

مریم: توانان دوساله داری استراحت می کنی، دیگه بسه پاشو برو دنبال کار

سارا: مامان راست میگه دیگه بابا بروسر کار پولدار بشیم...

کریم: کار نیست، کدوم کار؟ بچه توچه میدونی زندگی چرخوندن یعنی چی؟

سارا: بابا ببخشیدا کار هست مرد کار نیست...

کریم: زشته دختر!! بیا اینجا (دختر نزدیک می شود و پدر با مجله میزند توی سرش) بی ادب... زن تو بیچیزی بگو بهش!!!

مریم: سارا زشته!!

سارا: خب استاد کامپیوتر مون گفته!

کریم: همون مرده قد کوتاه چاقه؟؟؟ استاد کامپیوترت گو... گورا باد آنچه خورده است... شکر خورده گفته، اون کارش مشخصه... استفاده... پشتش گرمه اونجوری حرف میزنه...

مریم: خب تو چرا نرفتی دنبال کار درست و حسایی؟ چرا نرفتی دنبال یه صنعتی، کاری... کوفتی، زهرماری که الان بتونی باهاش کار کنی.

کریم: من همه کاری بلدم... کنده کاری، چاه کنی، سیفون کشی (می خندد)... اما جدی مریم خب من حسابدارم دیپلم حسابداری قدیم دارم اما کار واسم نیست، اون شرکتی که کار میکردم حسابدار بودم که انداختنم بیرون، چرا؟؟؟! چرا شو تاحالا بهت نگفته بودم اما الان میگم... (مکث)

مریم: چی شده؟؟؟ د بگو دیگه؟؟؟

کریم: باشه، هولم نکن الان میگم...

مریم: نکنه دزدی کردی؟؟؟ آره!!!!

کریم: نه بابا! کریم ودست کجی (آرام میگوید) زشت نیست جلو بچه اینجوری بامن حرف میزنی میگی دزد؟؟؟

مریم: چی؟؟؟

کریم: (آرام می گوید) میگم زشت نیست جلو بچه اینجوری بامن حرف میزنی میگی دزد؟؟؟

مریم: چی چی داری میگی تو دونه دونه تارای گلوت پاره میشه؟

سارا: ماما بابا داره میگم زشت نیست جلو بچه اینجوری بامن حرف میزنی؟؟؟

مریم: خب حواسم نبود ببخشید

کریم: تو کی حواست هست بگو همون روز جشن بگیریم

سارا: بابا حتمی با صاحبکارت دعوات شده زدی زیر گوشش...

کریم: نه!! تودهنن تو ببند اصلا کی گفت تو حرف بزنی؟؟؟ تحویل بگیر خانوم تو وقتی بامن بد حرف بزنی بچه هام اینجوری میشن... (دختر میخواد بد حرف دل لال شو...)

مریم: سارا ساکت باش... خب کریم جان بگو شرکت چی شده؟؟؟

سارا: (سارا صندلی رو تکلن میدهد و سروصدا میکند)

کریم: یه روز... سارا نکن (سارا دوباره صندلی رو تکلن میدهد و سروصدا میکند)

سارا: چیو؟

کریم: نکن

سارا: چیو نکن

کریم: (کریم میخواد به سارا بفهماند خودش هم صندلی را تکان میدهد) اینجوری نکن، نکن سارا، سروصدا نکن

سارا: (سارا همچنان بی توجه صندلی رو تکلن میدهد و سروصدا میکند)

کریم: اه سارا منو نگاه کن دو حرفه سارا نکن... سارا شو نمیفهمی یا نکنشو؟

سارا: نکنشو

مریم: اه سارا نکن دیگه اه کریم نکنین سروصدا نکنین سرم رفت

(سارا ساکت می شود)

مریم: کریم حالا بگو کارچی شده؟

سارا: مامان مامان مامان مدادرنگیام کجاست میخوام نقاشی کنم

مریم: اه اونجاست برو بردار برو

کریم: اگه گذاشتین ما حرفمونو بزنین!

مریم: خب بگو حالا شرکت چی شده؟

کریم:هیچی...هیچی که نه...بابا اصلا تو شرکت یه روز یه نفرو آوردن گفتن کارآموزیادپیشست کارکنه...

مریم: (دوباره در حین صحبت های کریم می رود به سمت آشپز خانه)

کریم: مریم؟ مریم؟ داشتم باتو حرف میزدما؟ (با صدای بلند)

مریم: چی میگي؟ (فقط صدایش می آید)

کریم:میگم داشتم باتو حرف میزدما...این دومین باری که خطا کردی...دفعه بعد اخراجی...من مگه مسخرتم وسط حرف پا میشی میری؟ (با صدای بلند)

مریم: چی چی غر غر میکنی منکه نمی فهمم چی میگي؟

کریم:تف تو گورت بیاد که اینجوری من خورد میکنی... (آرام میگوید)

مریم:کریم فوش نده...فکر میکنی با کر طرفی؟ (مریم وارد میشود می رود کنار سینی و سیب زمینی روی زمین مینشیند)

کریم: داشتم باتو حرف میزدما...اصلا من همین طرفی حرفمو میزنم (پشت به مریم میکند)

مریم:کریم برگرد مثل بچه آدم حرف بزن

کریم: آدمی جلوم نمیبینم که براش مثل بچه آدم حرف بزنم

مریم:کریم برگرد (حالت التماس)

کریم: خب باشه...داشتم میگفتم طرف او مد گفت ۱ ماه کارآموزی از طرف دانشگاه داره...این حسابداری شرکت کلا دست من بوددیگه کار سنگینه...خلاصه منم قبول کردم و بادست خودم گورخودمو کندم.اون نامردا میخواستن من اول به این کار یاد بدم راهش بندازم تا منو بندازن بیرون،آخه اون یارو فامیل مدیر عامل شرکت بود...ای کریم خرنفهمیدی اونا همه نقشه بود.بعد که کاریاد دادم اونا نام برگه اخراجو گذاشتن کف دستم و باردنگی انداختنم بیرون... (حالت حزن میگیرد)

مریم:الهی...آخه ازبس که گیجی...اشکال نداره خب،انشا... یک کار بهترو نون و آبدارتر پیدا می کنی.

کریم:جوک میگي ها یکار بهترو نونو آبدارتر؟ آخه چکاری؟

مریم:فکر اینم کردم و رفتم برات روزنامه کاریابی خریدم،توش پراز کارای جور و جور هست...ایناهاش مثلا به یک منشی آژانس مسافرتی نیازمندیم باحقوق و مزایای بالا.عالیه کریم... (باتعجب) البته نوشته خانم می خواد.اینو ببین. (روزنامه رابه طرف کریم می برد)

(کریم روزنامه را گرفته و میخواند)

کریم:به بده من ببینم چیه؟ (روزنامه را واری می کند و باخودش زمزمه می کند) به یک قصاب نیازمندیم...قصاب؟ نه من دلم نمیاد آخه منکه خون ببینم غش میکنم...

مریم: (باخنده) آره والا آخه تو که خون بیینی غش میکنی. برو کار بعدی

کریم: شاهکارای تو هست دیگه... روزنامه خریدی توش کارای نون و آبدار پیداکنم (با تمسخر)

مریم: خب حالا... بخون کارش توش زیاده

کریم: به یک بازارباب برای محصولات غذایی... باپورسانت بالا... نه اینم خوب نیست. تراشکار ماهر...

مریم: وای کریم تراشکاری آسونه من انقدر تو دوران مدرسه تراشکاری کردم

کریم: تراشکاری آسونه؟ اصلا تراشکاری چی هست؟

مریم: خوب تراش رومیزی دیگه تراش مداد واین چیزا دیگه... وای کریم بهترین شغله خیلی راحت

کریم: سارا بیا مامان کنفرانس داره میخواد برامون بگه تراشکاری چیه!

مریم: با بچه بودیم تو مدرسه انقدر تراشکاری میکردیم. ببین این تراش رو میزی ها هست اونا میچرخونن میچرخونن تراش میشه. این نیست؟

کریم: (سکوت و فقط با عصبانیت مریم را نگاه می کند)

مریم: خب این تراش کوچیکه هست دسته. میچرخونن میچرخونن تراشیده میشه... خب چرا اونجوری نگاه میکنی بگو نیست دیگه!

کریم: من بعضی اوقات خیلی به تو شک میکنم...

مریم: به چی؟

کریم: به عقلت... چیزی توش هست؟ عقل داری؟؟؟

مریم: به چی؟

کریم: به عقلت

مریم: هاآ؟

کریم: اصلا عقل براش یه واژه نامفهومه

مریم: چی میگي واسه خودت!

کریم: تراشکاری رشته ی دانشگاهیه... تراشکاری با دستگاه. تراش و فرز و... تراش آهن واین چیزاست واسه خودش یه رشته تحصیلیه زن (دوباره

مشغول خواندن ادامه روزنامه می شود و یهو عصبانی می شود) اه... رو هرکدوم دست میذار کارگر زن می خواد. منشی خانم مجرد. منشی خانم

صرفا مجرد. کاگر ساده خانم صرفا مجرد خوشگل اوکاز یون. کاگر خانم با معلومات بالا صرفا مجرد آشنایی بازبان خارجه خوش چهره خوش زبان

برای کار در دامداری نیازمندیم (می خندد) این خانومام مثل افغانی ها همه کارهای این مملکتو گرفتن و دارن میگیرن. خدا به داد مردا

برسه... کی بشه که همه مردا خونه نشین بشن و زنابرن سرکار... (می خندد) آخر الزمانه...

مریم: نخیرم خیلیم خوبه که زن بره سرکار، خب کمک خرج خونه میشه دیگه...

کریم: خنده دار حرف میزنی... زن باید خانه دار باشه نهایتش بهترین شغل برای زنا معلم بشن...

مریم: نخیرم زن باید پابه پای مرد کار کنه. زن کمک خرج خونه هست

کریم: کمک خرج کجا بود! نه بابا همشو لوازم آرایشی میخرن پولو کوفت میکنن میره... نمونه بارزش خودت هفته ای ۲۰ هزار تومن پول بندبوندانداختن ورنگ وبتونه کاری فلان صورتتو میدی...!

مریم: نیست شما مردا از پولتون خوب استفاده می کنید!

سارا: بابا ۲۰ هزار تومن؟

کریم: اره

سارا: بابا منو نگاه کن. این بند صورت و ابرو سیبیل بگو چند تومن میشه؟

کریم: چند تومن میشه؟

سارا: ۸ تومن میشه تازه سه تام صفر داره

کریم: ۸ تومن میشه؟! میگه ۸ تومن میشه؟ ۸ تومن میشه سه تام صفر داره؟! (رو به مریم به صورتی حمله ور میشود که انگار میخواهد بزند)

مریم: بچتو جمع کن

کریم: آره راست میگي... اصلا تو از کجا میدونی اینارو؟ (رو به سارا حمله ور میشود و سارا هم با مظلومیت نگاه میکند)

اصلا شما مقصر نیستید تقصیر منه بدخته من بیچارم... صدمبار ممتد خاک بر سر من...

سارا: تازه شارژم میخره

کریم: شارژم میخره؟ به چی میزنه؟

سارا: تو گوشیش

کریم: مریم تو گوشي داری؟

مریم: نه

کریم: آب که از سر بگذرد چه یک وجب چه وجب به وجب!! برو به چایی بیار

مریم: به من چه!

کریم: برو به چایی بیار اعصاب ندارم

مریم: من نمیرم چایی بیارم مگه نوکرتم؟ (کریم و مریم در حال بحث کردن و سارا پیرهن کریم را میکشد و صدا میکند)

کریم: (داد میزنه) اه بابا ج— دادی ... پیرهن مارا

سارا: خب ببین اینو...

کریم: چایی بیار... لطفا

مریم: چون گفתי لطفا میارم (مریم میرو دبه آشپز خانه)

(سارا نقاشی خود را به کریم نشان میدهد)

سارا: بابا نگاه کن این تویی ترسیدی! این مامانه مثل دیو سیاه میخواد تورو بخوره! اینم ساناز که همیشه ولگرد! اینم منم که همیشه در علم وهنر غرق شدم

کریم: آره بابا مامانت خیلی بده همش غر غر میکنه! کچل کرده منو! تو پس فردا شوهر کردی شوهر تو دق ندی بابا!

سارا: بابا من میخوام ۴ تا شوهر کنم

کریم: زشته بی ادب

سارا: خب ۵ تا

کریم: ای بابا میگم زشته... اصلا میگن در مورد بعضی مسائل نباید جلو بچه ها حرف زد! آخرشم اینطوری پرو میشی! ولش کن بابا اصلا بیا شعر بخونیم... (دست میزند) در زمانهای قدیم یه پیرزن بود نون بو زنبور داشت میخورد یزید گزید

سارا: نخیرم اینطوری نیست اصلا خودم میخونم... در زمان های قدیم مامان یزید نون میپزید زنبور اومد...

کریم: دستشو گزید

سارا: نه یجای دیگشو گزید

کریم: پاشو

سارا: نخیرم اونجاشو گزید

کریم: لپشو گزید تموم شد رفت

سارا: باشه لپشو

سارا: در زمان های قدیم مامان یزید نون میپزید زنبور اومد لپشو گزد پرید بالا اومد پایین زار تی...

کریم: خندید (با خنده)

سارا: نه

کریم: گریه کرد

سارا: نه دیگه بابا یکار دیگه کرد

کریم: نه که... بابا زنبور که نیش میزنه ادم گریه میکنه

سارا: نه یه کار دیگه کرد!

کریم: خروجی داد!

سارا: نه بابا بی ادبی زد (میخندد)

کریم: زشته! اصلا برو گمشو همون نقاشیتو بکش برو بینم... منم یه چرتی بزnm (روی زمین میخوابد)

(مریم وارد میشود با یک سینی چای و با عصبانیت سینی چای را کنار سر کریم زمین میگذارد. کریم از ترس میپرد)

کریم: چی میکنی روانی! ای خدا... چته امروز چرا سگ شدی پاچه میگیری؟

سارا: بابا من برم تو خونت

کریم: برو بابا زود بیایا

سارا: باشه بابا

(در این هنگام ساناز از مدرسه می آید و وارد خانه میشود)

ساناز: سلام بابا و مامان (با ناراحتی و غم - کارنامه اش را دستش گرفته)

کریم: سلام دخترم. کجا بودی؟

ساناز: مدرسه

کریم: مدرسه بودی تا الان؟

ساناز: آره خب

کریم: ساعت چنده؟ (اشاره به ساعت خانه)

ساناز: ۷

کریم: تا ساعت ۷ مدرسه بودی

ساناز: نه بابا مغازه بودم

کریم: کو خریدت؟

ساناز: مغازه ها همش بسته بودن

کریم: بسته بودن؟ همه؟

ساناز: اه بابا به مامان گفتم

مریم: بچه مغازه بود دیگه

ساناز: یه لحظه بیا... (روبه مریم)

مریم: ها چی شده؟!

ساناز: میگم یه لحظه بیا...

کریم: د بروبین بچه چی میگه دیگه!! (همچنان مشغول خواندن روزنامه)

(مادر به سمت ساناز می رود در کنار هم آرام حرف میزنند)

مریم: چی شده؟ اون چیه دستت؟

ساناز: بیا (کارنامه را به مادر می دهد)

مریم: (کارنامه را نگاه می کند و میزند بر سر ساناز) خاک برسرت این چیه!!! ۸، ۱۰، ۵، ۰، ۳، ۰!!! (هم زمان با خواندن نمرات نیز بر سر ساناز می زند) مرده شور ببردت... صدر کافر بزنه تورودختر!! تو مدرسه پس چه غلطی میکنی؟! فقط بلدی با دوستان بشینی ته کلاس و مثل اسب شیهه بکشی... (ساناز می خواهد حرف بزند) ها چیه من من میکنی؟
ساناز: خانم مدیرمون گفت اینو بده پدرت امضا کنه فردا بیار مدرسه...

مریم: خیلی نمرات درخشانه حالا بدم پدرتم ببینه!! برو لباساتو عوض کن ببینم چکار میتونم کنم!! کریم بیا اینو ببین!!
کریم: چیه؟ بده ببینم (کارنامه را می گیرد و باناراحتی) ۸، ۱۰، ۵، ۰، ۳، ۰!! جمع همه نمراتشروهم ده نمیشه!! این چیه زن!!! این دختر مگه یونجه خورده بزرگ شده... خاک توسرش... حقشه الان پاشم با کمر بند سیاهش کنم. (حالت زدن و کمر بند کشی رامیگیرد)

مریم: آرام باش مرد حالا مگه بچه ام چکار کرده؟ ولش کن امضا کن فردا بیره مدرسه

کریم: چکار کرده؟..... این کارنامه ست که آورده من امضاء کنم؟

مریم: پس چیه؟ بلیت سفر به دبی یا کیشه؟ اون سفرها مال برادرت ایناست نه ما

کریم: خانم چرا وسط دعوا نرخ تعیین می کنی، آخه اینا نمره است که آورده؟

مریم: ولش کن... حالا امضاءش کن.

کریم: عمرا اگه من این کارنامه رو امضاء کنم، آخه یعنی چه، نمره های قبل از عیدش که این باشه وای بحال نمره های ثلث آخرش، نخیر خانم من امضاء نمی کنم.

مریم: ساناز قول مردونه داده که تو امتحان بعدی جبران کنه، شما امضاء کن..... (ساناز وارد می شود) مگه قول ندادی مادر؟

ساناز: بله، قول مردونه دادم.

کریم: آره از سیبالات مشخصه خیلی مردی... من دیگه رو قول این بچه حساب نمی کنم، قول داده بود نمره های خوب بیاره تا منم شیرینی قبولیش صدوپنجاه هزار تومن بهش بدم بره کامپیوترشو درست کنه، ولی کو.....؟

مریم: حالا می فرمائید چکار کنیم؟

کریم: هیچی، همین دلسوزیهای مادرانه تو اینو جری وتنبیل کرده، اگه به من بود، همون روز اولی که نمره کم گرفت دوتا پس گردنی و دوتا اردنگی بهش میزد.

مریم: اونوقت چی میشد ؟

کریم: اگه کتک مفصلی می خورد ، می فهمید که وقتی حرف، حرف درسه، باید بخونه.

مریم: کتک یعنی چی ؟ بچه شخصیت داره با کتک که مسائل حل نمیشه.

کریم: خیلی هم خوب حل میشه این حرفای روانشناسانه رو برای من نزن که حوصله شنیدنشو اصلا ندارم ، اگر کتکهای پدرخدا

بیامرزم نبود ، همون مشت و لگدهائی که بهم زد نبود، الانه من به اینجا نمی رسیدم.

ساناز : مثلا الان به کجا رسیدین بابا ؟

مریم: بله میشه بفرمائین به کجا رسیدین ؟ صدراعظم پتل پورت شدین یا انیشتن زمانه ؟

کریم: حالا هر پوخی که شدم همیرم که ملاحظه می فرمائین.

(تلفن زنگ میخورد ساناز جواب می دهد)

ساناز:ها؟کی هستی حرف بزنی دیگه؟مردی؟(تلفن را قطع میکند)

کریم:کی بود؟

ساناز:سکته زده بود حرف نمیزد

کریم:ببین بچه تو این سن چجوری حرف میزنه

(دوباره تلفن زنگ میخورد)

ساناز:ها؟بله حرف بزنی دیگه اشغال(دوباره قطع میکندو دوباره زنگ میخورد)

کریم:واستا من جواب میدم

کریم:الو..الو..الو مردیکه پدر سگ فوت میکنی؟انقدر فوت کن که بادت در بره!

ساناز:بابا به من گیر میدی خودت بلد نیستی حرف بزنی!

(دوباره زنگ میخورد و کریم جواب میدهد)

کریم: الو پدرس... الو الو سلام عرض شد خوبید شما.به به پسرعمو جان چه خبر یادی از ما کردی!اوه چند ساله ندیدمت.قربانت تشریف

بیارید قدمت روی جفت تخمای چشمم.سلامت باشی بفرما اینجا برتی گاوی گوسفندی سگی گربه ای برات قربونی میکنم.نوکرتم

منتظرم.خداحافظ

مریم: کی بود؟واسه چی سرخود مهمون دعوت میکنی؟

کریم:چی کنم خب!پسرعموم بود.همون دکتر دیگه خارج بودن تازه اومدن ایران.

مریم: پسرعموت کیه؟

کریم:سیاوش دیگه...پاشو خونه رو جمع و جور کنیم(زنگ خانه میخورد)

(در همین لحظه صدای زنگ می آید سارامی رود در را باز کند...از همانجا با صدای بلند میگوید)

سارا: بابا آقای دکتر...

کریم: ای بابا اینکه الان تلفن کرد! با پست پیشتازم میومد اینقدر سریع نمیرسید...پاشو جمع کن خونه رو پاشو...

(شروع به جمع کردن خانه میکنند که کریم یهو به فکر فرو می رود)

صحنه سوم (ذهن کریم)

کریم و خانواده فیکس شده اند و نور آبی همراه با دود وارد صحنه میشوند. دکتر به آرامی وارد شده

دکتر: من هرجا میرم عادت ندارم سلام بدم و پشت در فکر کنم و پس بدون فکر سلام وارد میشم

(دکتر با یک بشکن کریم را از حالت فیکس در می آورد و با اشاره تقاضای صندلی میکند. کریم یک صندلی برای او میبرد. دکتر نشسته و با پا

ضرب خاصی را به روی زمین میزند و بعد از لحضاتی کریم ریتم ضربات پای دکتر را با سرش انجام میده د.

دکتر: ۲+۲ چند میشه؟

کریم: معلومه دیگه ۴ میشه

دکتر: چند؟

کریم: میشه ۴

دکتر: پس تو خری

کریم: میشه ۵

دکتر: پس تو خیلی خری

کریم: (با دستش تا ۴ می‌شمارد و باز هم میگوید) ۴ میشه

دکتر: نخیرم، ۲+۲ به عدد مجهول میشه

کریم: (با خنده) مجهول؟ دکتر ریاضی مطمئنی پاس کردی؟ (خنده)

دکتر: خفه، تو هنوز برات زوده این چیزارو بفهمی

کریم: دکتر راستش نمیفهمم چی میگه یکم برام گنگه میشه بیشتر توضیح بدی؟ (در همین حین تلویزیون روشن شده و به کریم

میگوید) (تلویزیون در صحنه وجود دارد و دیالوگ میگوید)

تلویزیون: خفشو

(کریم با ترس به اطراف می نگرد)

تلویزیون: کریم؟

(کریم باز هم با ترس به سمت صدا نگاه میکند)

تلویزیون: ۲+۲ همیشه به عدد مجهول (در صحنه سر و صداهای فراوان پخش میشود و ۲+۲ میشود یک عدد مجهول را تکرار میکند)

کریم: (عصبی میشود) باشه ۲+۲ همیشه به عدد مجهول (سکوت کامل میشود)

دکتر: کریم! ۲+۲ میشه ۵

کریم: دکتر شاسگول گیر آوردی؟ اولش میگی میشه مجهول ...

تلویزیون: آقا؟

کریم: (به سمت صدا)

تلویزیون: ۲+۲ میشه ۵

کریم: ۲+۲ باشه میشه ۵. حرفی نیست اصلا هرچی شما بگید

دکتر: من احساس میکنم به چیزی میخوای بگی روت نمیشه

کریم: آره آره، راستش من آشفتنم مخدو شم، من احساس میکنم زنم دوسم نداره

دکتر: افرین، حسست کاملاً درسته

کریم: اصلاً؟

دکتر: اصلاً...

کریم: میگم احساس میکنم. یعنی امکان داره هنوز یکم دوستم داشته باشه

دکتر: احساساتم درسته اصلاً دوست نداره، حتی اونیه که تو راهه هم دوست نداره

کریم: اونو از کجا فهمیدی؟

دکتر: از چشمات خوندم

کریم: از چشمام؟ بیا ببین چی میبینی؟

(کریم چشمهایش را به سمت دکتر میبرد که ببیند)

دکتر: حتی بچه هام دوست ندارن کریم

کریم: بخون بخون بخون

دکتر: حتی همسایه هاتم دوست ندار. تو تنهایی کریم! تنها!

(نور می آید و کریم و خانواده مانند صحنه دوم مشغول تمیز کردن خانه هستند که از حالت فیکس در می آیند و مریم و سانا از صحنه خارج میشوند و فقط سارا و کریم میمانند)

(دکتر در میزند سارا در را باز میکند)

کریم: سلام. خیلی سرافراز مون کردین جناب دکتر

دکتر: (باخنده) سلام پسرعموی عزیز...

(کریم دکتر را تعارف کرده و مینشینند)

کریم: خیلی خوش اومدی دکتر... صبر کن خانمو صدا کنم بیاد

کریم: مریم جان

سارا: مامان جونم

کریم: مریم جان

مریم: جان مریم

کریم: چایی میاری؟

مریم: باشه چشم

دکتر: تبریک میگم کریم جان چه خانواده ای داری. خوشحال شدم

کریم: این سارا است دختر کوچیکمه

دکتر: نامدار بشه

(مریم با یک سینی چای وارد میشود)

مریم: سلام خوش اومدین آقای دکتر

دکتر: سلام مریم خانم. تشکر

کریم: چرا حالا یهویی اومدی؟

دکتر: حقیقتش قرار بود دیروز خدمت برسم، ولی متأسفانه یه برنامه تلویزیونی پیش اومد

کریم: عجب! تلویزیون!!!... آقای دکتر انگار بدتر از من اصلاً تعطیلی ندارند.

دکتر: کسی که لباس سفید پزشکی رو به تن میکنه، با همه چی باید خداحافظی کنه الا خدمت به همونوع بیماراش

کریم: احسنت، مارجبا.

دکتر: راستی شما منو تو تلویزیون دیدید؟

کریم: کی نشونت داد؟

مریم: ساعت چند؟

دکتر: ساعت ۷

کریم: نه متاسفانه دکتر، ما « جومونگ » رو تماشا می کردیم، حالا بحث در مورد چی بود ؟

دکتر: چطور فرزندان را تربیت کنیم...البته شما که به خوبی این کارو کردید

کریم: به به چه جالب.

مریم: کاش دیده بودیم.

دکتر: آخره می دونید آقا کریم ، اعتماد به نفس بالا در بچه ها سبب میشه که سلامت روحی و شادی روزافزون پیدا کنند.

کریم: بله بله، کاملا درسته.

دکتر: اصولا پایه و اساس تندرستی و کلید اصلی، برای دستیابی به موفقیت در بزرگسالی ، بستگی به پرورش اعتماد به نفس در دوران کودکی داره.

کریم: بله همینطوره.

مریم: کاش همه پدرها این برنامه رو دیده بودند.

کریم: بله، بشرطی که مادرها سریال جومونگ رو نگاه نمیکردند.(می خندد)

دکتر: می بخشید مریم خانم انگار این قندون نمک نداره .

مریم: ببخشید الان میگم دخترم بیاره...ساناز دخترم

کریم: ساناز جان

سارا: ابجی ساناز

دکتر: چه خانواده ی بانزاکتی...

مریم: ساناز جان

ساناز: ها؟

دکتر: چیزی گفتن؟

کریم: داره خارجی تمرین میکنه درس میخونه صبر کنیدا الان میگم بیاره.(کریم به صورتی خارجی الکی حرف میزند)

دکتر: ولی من هیچ جا اینجوری خارجی حرف نمیزن...

کریم: خب این واسه طرف شما نیست این واسه فرانسه هست...ساناز جان

ساناز: اه... چیه؟

کریم: داره میگه چشم الان میارم

(ساناز با قندون وارد میشود)

ساناز: سلام، خوش آمدید...

دکتر: به به سلام ساناز خانم... ماشاا... چه مودب و با وقار.

کریم: ساناز جان، بیا جلو عزیز پدر

ساناز: بفرمائید. (قندون را جلوی دکتر میگذارد)

کریم: لطف کردی دختری گلم، میتونید به کارهای خودتون برسید.

ساناز: خداحافظ آقای دکتر (ساناز خارج میشود)

مریم: راستی آقای دکتر یه سؤال؟ میگم قندو داره؟

(کریم با چشم غره به مریم نگاه میکند)

دکتر: والا مریم خانم من دکتر روانشناسم اما خب تا جایی که اطلاعات دارم میدونم که نمک ید داره

مریم: آهان ممنون مرسی

کریم: این همه تو تلویزیون میگن این همه شبکه... شبکه ۱، ۲، ۳. نمایش سلامت روی بابات در آمد (آرام میگوید دکتر مشغول کار باگوشی)

مریم: خب مگه چیه سؤال بود دیگه!

کریم: دکتر جان من با اجازت یه کار خصوصی باهات داشتم بریم حرف بزنیم

دکتر: نظر لطفته بریم آقا بریم

(از بقیه فاصله میگیرند و مریم به آشپز خانه میرود و سارا در پشت سر آنها مینشیند)

کریم: دخترم سارا برو مامانو بگوچایی بیاره

سارا: باشه چشم بابا (می رود آشپزخانه)

کریم: خب دکتر جان بگو ببینم چه خبر از اونورا

دکتر: کدوم ورا؟

کریم: اونور آب دیگه... خوش گذشت؟ رفتی برج فیلارو دیدی؟

دکتر: خب بنده اونجا درس میخوندم بعدش اونم برج ایفل نه...

کریم: خب حالا مثلا میخوای بگی بلدی؟ (کریم خنده خنده دکتر را ضایع میکند)

(ساناز وسارا وارد میشوند ساناز سینی چای را به سمت دکتر تعارف میکند)

دکتر: تشکر دخترم

کریم: مرسی بابا... حالا برو به کارات برس

ساناز: بابا لطف میکنی اینوامضا کنی؟

کریم: چیو؟

ساناز: اینو دیگه دستت درد نکنه بابا

کریم: آخه منکه الان پیش آقای دکترم بزار بعدا سرفرصت انجام میدم

دکتر: آقا کریم نزار بچه مطالباتشو فروخور کنه اول به بچه برس بعدش ما باهم حرف میزنیم اول کارشو انجام بده

کریم: (کارنامه را امضا میکند) فقط یادمون باشه درمورد یسری از مسائل این برگه باهم حرف بزنیم

ساناز: چشم بابا

کریم: حالا بفرما به کارت برس

ساناز: بابا یچیز دیگه؟

کریم: ساناز توهم سوزنت گیر کرده همش هی درخواست داری!!! خب بگو ببینم چیه؟

ساناز: اون قولی که داده بودین!! اون پول رو میگم...

کریم: کدوم پول؟ (آرام درحال حرف زدن)

مریم: (فقط صدا) منظورش همون ۱۵۰ هزار تومنی که برای درست کردن کامپیوترش قول دادی بودی

کریم: (باناراحتی) به نظرت تو این شرایط الان وقت این چیزاست؟ هوی مریم؟

مریم: باید بدی پول بچه روا!

دکتر: کریم جان بده نزار بچه دچار عرضه احساس یا سنس پریشانش بشه... یعنی حالت خود درگیری مضمّن!!!

کریم: آخه الان نقد ندارم بزار ۱۲ شب به بعد یارانه میریزن میرم میگیرم میدم

ساناز: نه دیگه الکی میگی همیشه همینجوری سرمونوکلاه میزاری!

کریم: دخترم الان بابا رو ساس زده هیچی ندارم.

ساناز: خب کارتوبده فردا خودم میکشم (کریم کارت عابر بانک خود را میدهد و ساناز میروند سارا هم پشت سر دکتر و کریم مینشینند)

دکتر: آفرین دیدی چقدر بچه شاد شد... راستی اجازه هست که من سیگار بکشم؟

کریم: تو سیگار میکشی؟

دکتر: مگه چیه؟ تفننی میزنم!

کریم: خاک برسرت همینجوری معتاد میشن دیگه... بعدش تو برای خودت شخصیتی تو دکتری وقتی سیگار بکشی چهارتا جوان ببیندت میگه اون سیگار میکشه پس خوبه ماهم بکشیم. بدبخت نکش! یه لحظه بده به من...

(کریم سیگار خاموش را چند بار پوک میزند به شوخی که دراین حین مریم می آید بالای سرش)

کریم: سیگار...

مریم: سیگارم میکشی؟

کریم: نه مال اینه... دکتر یچیزی بگو دیگه...

(دکتر سکوت میکند و فقط نظاره گر میشود)

مریم: بس کن کریم بسکن فقط برو بیرون نینمت معتاد...

کریم: بازم شروع کردی اصلا من میرم دوباره دستشویی...

مریم: کریم (با آرامش)

کریم: بله؟ وای چقدر آروم وبا نازگفتی. دوباره بگو؟

مریم: کریم

کریم: ای جان چقدر قشنگ میگی. دوباره بگو؟

مریم: کریم

کریم: پس معلومه راضی هستی. من رفتم دستشویی...

مریم: (با عصبانیت و فریاد) کریم

کریم: باشه من میرم بیرون اصلا من معتادم من...

مریم: بیرون (اشاره به سمت بیرون)

صحنه پنجم (پارک)

(گوشه ای از صحنه نور موضعی به روی کریم و دکتر)

کریم: معتاد آخه این چکاری بود که کردی؟ چرا حرف نزدی؟ چرا نگفتی سیگار واسه توهست؟

دکتر: خب پسر عمو من دکتروم شخصیت دارم جلو خانومت...

کریم: مردیکه تو اگه شخصت داری واسه چی سیگار میکشی؟ ای اون سیگار شمع رو قبرت بشه...

دکتر: بی ادب

کریم: بکش کوفتی رو زود بریم بالا

دکتر: (دکتر سیگار خاموش را نمادین میکشد)

کریم: سیگارو روشن کن بکش

دکتر: نه

کریم: دیوانه ای؟ برای چی سیگارو خاموش میکشی؟

دکتر: من همیشه سیگارو خاموش میکشم

کریم: شوخی نکن روشن کن بکش بره

دکتر: من تو ترکم سیگار خاموش میکشم

کریم: پس همین کوفتی رو بالا میکشیدی میرفت دیگه... الان مارو جلوی مریم سکه یه پول کردی

دکتر: خب تو که نداشتی بکشم

کریم: تو چطوری روانشناس شدی؟؟؟ انگار حالت روانی داری!

دکتر: روانشناس بدون سیگار خاموش مثله آی بدون کلاه میماند

کریم: چی؟

دکتر: روانشناس بدون سیگار خاموش مثله آی بدون کلاه میماند

کریم: آهان پس تو آی با کلاهی... باشو بریم خونه زود باش بریم بالا (سیگار را از دکتر میگیرد و لگد میکند)

مبارزه با موا مخدر... اوه راستی یادم اومد یه سؤال بپرسم بلدی جواب بدی؟

دکتر: بفرمایید؟

کریم: تو روانشناسی؟ چیزی سرت میشه از روانشناسی؟

دکتر: بله من رتبه بالا هستم. پیرس خجالت نکش...

کریم: راستش من آشفتم مخدوشم، من احساس میکنم زنم دوسم نداره

دکتر: نه، کاملاً اشتباهه

کریم: نه نداره

دکتر: داره

کریم: میگم احساس میکنم نداره

دکتر: احساسستم اشتباهه. دوست داره، حتی اونى که تو راهه هم دوست داره

کریم: اونو از کجا فهمیدی؟

دکتر: از چشمت خوندم

کریم: از چشمم؟ یا از چشمت آقای هیز!!

دکتر: خب چشمم خورد دیدم، اما بقیه چیزارو از چشمت خوندم

کریم: بازم چشمم... (کریم حواسم به لحظه های ذهن می رود و سریع حرفش را قطع میکند) بیا ببین چی میبینی؟

(کریم چشمهایش را به سمت دکتر میبرد که ببیندد)

دکتر: بچه هاتم، دوست دارن کریم

کریم: بخون بخون بخون

دکتر: حتی همسایه هاتم دوست دارن

کریم: باورم نمیشه!

دکتر: ببین من چی میگم. خوب گوشتو باز کن

کریم: چشم باز کردم

دکتر: حرف زنتو گوش بده در موردش داوری نکن! محکومش نکن، به حرفش گوش بده

کریم: اره این بهتره... محکومش نمیکنم، کارت قرمز نفیدم میزنم داغونش میکنم

دکتر: چی چی داری میگی کریم جان. کارت قرمز که واسه فوتباله. گوش کن به زنت احترام بذار. ببین درمورد هیچکسی داوری نکن تا در موردت داوری نکنند...

کریم: باشه باشه حرفات داره تاثیر میذاره

دکتر: کریم من از چشمات خونه همه دوست دارن و تو باید به حرف من گوش کنی!

کریم: دکتر خب حرفات درست اما من این روزا خیلی داغونم

دکتر: بگیر این شیاfo (یه شیاfo دارویی به او میده)

کریم: چی کنم؟

دکتر: شیاfo دیگه این مخصوص اعصاب و روانه با استعمال کنی تا آرامش بگیری

کریم: باشه حله

دکتر: کریم جان برات ۳۰ تا شیاfo نوشتم

کریم: ۳۰ تا شیاfo!!!!؟؟؟ دکتر جان من؟؟؟ آدمم نه خشاب کلاشینکف

دکتر: خب طول درمان داره عزیزم. حالا هم بریم خونه

(نور میرود)

صحنه ششم (بازگشت به خانه)

(کریم و دکتر وارد خانه میشوند)

کریم: دکتر جان برو بشین. من برم با مریم صحبت کنم

دکتر: باشه

کریم: (مریم وقتی ورود میکنند پشت سر آنها کنار در ایستاده وقتی کریم میخواهد در را ببندد او را میبیند)

سلام خوبی؟ کشید اومدیم بالا

مریم: سلام. (کریم را بو میکند) بوی سیگار میدی!

کریم: ای بابا خاموش کشید اصلا دود نداشت... بخدا تقصیر اون بود. واسه ییارم شده به حرفم گوش کن

مریم: باشه

کریم: من میتونم برم دستشویی

مریم: (با اشاره سر میپذیرد و خودش به آشپز خانه می رود)

کریم: مرسی عزیزم... فقط میخواستم مجوز بگیرم که دادی. من میرم پیش دکتر

(دکتر در حال کار کردن با گوشی است و بغض کرده)

کریم: چته چرا دمغی؟

دکتر: بیا این عکسو ببین

کریم: باز شروع کردی اول سیگار حالا هم عکس مستهجن میخوای نشون بدی. اینو دیگه مریم بفهمه دهنمو سرویس میکنه

دکتر: بیا بابا عکس خانوادگیه

کریم: ای بی غیرت عکس خانوادگیتو میخوای به من نشون بدی؟

دکتر: بگیر (کریم گوشی را گرفته و عکس را دیده میخندد)

کریم: این چرا کلک و پرش ریخته؟ چرا شبیه سیب زمینی میمونه...

دکتر: یعنی چی آقا کریم!!!! این عکس دخترمه (مکث) راستش ۶ ماهه تومور داره

کریم: تومور چیه؟

دکتر: بابا غده

کریم: قده؟؟

دکتر: آره غده

کریم: نه بابا این طفلک چیش قده به این مظلومیه!! قدبازی در نیاره که...

دکتر: آقا کریم غده، توسرش غده داره!

کریم: ای بابا غده که چیزی نیست چندتا محکم بزن توسرش غده رو تخ کنه بیرون

دکتر: تو چرا متوجه نمیشی دخترم سرطان داره... فهمیدی؟؟؟

کریم: اوه از اون نظر... خب چرا از اول نمیگی سرطان داره، اوه!! خدا شفا بده

دکتر: همه جا بردمش. بردمش خارج گفتم ۶۰ میلیون میگیرن واسه عمل تازه نتیجه ۵۰ درصد احتمال موفق باش عمل... خسته شدم

کریم: ۶۰ میلیون؟ چه خبره...

دکتر: نمیدونم چی کنم

کریم: ما یه آشنا داشتیم پسرش سرطان گرفت. نذر کرد رفت مشهد بچش خوب شد. ببین عمر و مرگ و زندگی دست خداست... امیدت به خدا باشه...

دکتر: دعا کن آقا کریم... از بس تو این چندماهه بردیمش دکتر و دوا درمون خسته شدیم... (مکث) ولش کن بگذریم هزار چند لحظه آرامش داشته باشیم... بگذریم... خب آقا کریم از کارو بار چه خبر؟؟

کریم: کار؟ کار کجا بود دلت خوشه دکتر! ما که مثله شما دکتر! نیستیم یه دماغ کج و راست کنیم چند میلیون پول بگیریم (میخندد) -
دکتر: با عصبانیت نگاه میکند (راستش از شرکت انداختنم بیرون الان ۶ ماهه بیکارم...

دکتر: شش ماهه بیکاری؟ ای خدامنوبکشه که فامیلم بیکاره و من راحت دارم زندگی میکنم. کریم من شرمندتم بخدا

کریم: خب مثلا میدونستیم کاری نمیتونستی بکنی تو اونور من اینور

دکتر: من یه شرکت خریدم نیاز به یه حسابدار ماهر دارم. حتی تو روزنامه هم آگهی کردم

کریم: جان تو... تو رو خدا (با ذوق) شرکت چی؟

دکتر: شرکت چیپس... از فردا بیا شرکت کار کن. کارت چی بود؟

کریم: حسابدار شرکت بودم با ۶ سال سابقه کار مفید

دکتر: عالیه... آقا پس همه چی حله

کریم: مریم. مریم کجایی؟... مریم بفهمه بال در میاره

مریم: چی شده کریم؟

کریم: یه خبر خوش کار پیدا کردم. از فردا میرم سرکار... البته دکتر پیدا کرده...

مریم: (وارد میشود) چی داری میگی آروم بگو بفهمم. کار چی؟ کی؟ کجا؟ چجوری؟

کریم: میگم کار جور شد. مریم شدم حسابدار شرکت آقای دکتر

مریم: شرکت دکتر... آره دکتر؟

دکتر: بله خانم دکتر

مریم: ایشالا کریم بیاد رو سفیدتون کنه. کریم کاریه خیلی خوب کار میکنه. کریم از این به بعد غلام شماست... (میخندد)

کریم: (ناراحت شده و چشم غره می رود)

دکتر: کریم جان میگم چطوره امشبو دست جمعی بریم پارک. شامم بیرون بخوریم

(نور میرود)

صحنه هفتم (پارک)

(کریم و مریم در زیر نور موضعی باهم خلوت کرده اند)

کریم: مریم چه شب خوبیه امشب

(سکوت)

مریم: آره خلی خوبه

(سکوت)

کریم: یچیزی بگم؟

مریم: بگو

کریم: من به یک نتایجی رسیدم که تو زندگیمون هرچی دعوا و درگیری پیش میاد مقصرش منم. منم بخاطر همه چیز ازت عذر میخوام منو ببخش عزیزم.

مریم: نه فقط تو مقصر نبودی منم خیلی موقع ها تو روت وایستادم. بلندحرف زدم. منم ازت معذرت میخوام عزیزم

(سکوت)

کریم: دعوای ما حتی روی بچه هامونم تاثیر گذاشته. فداتشم بیا مسیر زندگیمونو عوض کنیم. جویری زندگی کنیم که پس فردا بچه هامون بهمون افتخار کنن

مریم: چه حرفای قشنگی میزنی

کریم: ما همیشه مثل آتش بودیم هیچوقت یکمون آب نشد تا دعوا خاموش بشه اما از این به بعد دو تا مونم آب بشیم

مریم: کریم دوست دارم

کریم: منم دوست دارم. حالا هم بیا زود بریم تا سارا اینا اون بنده خدا لخت نکردن. هرچی وسیله بازی هست سارا به حساب دکتر رفته بازی کرده (هر دو غرق خنده میشوند و نور کامل میرود)

پایان

نویسنده: سجاد ترابی